

درس دهم

دین پژوه گرامی در این درس با این مطالب آشنا خواهید شد

- جریان بهائیت
- استعمار و فرقه سازی
- اعتقادات و احکام بهائیت
- احکام و مناسک بهائیت
- تصوف و بهائیت
- جریان ناسیونالیزم
- ناسیونالیزم در ایران
- ناسیونالیزم رویکردی ملت ستیز

جریان بهائیت

جریانی است که در ابتدا، ادعای بابیت و واسطه بودن ارتباط مردم با امام زمان (عج) را مطرح کردند و به تدریج ادعای امامت و نبوت کردند و در نهایت مدعی الوهیت شدند اصل و ریشه این جریان به فرقه شیخیه بر می‌گردد، بعد از سپری شدن ۱۸ سال، از مرگ علی محمد باب و جانشینی میرزا یحیی صبح ازل، برادر میرزا یحیی به نام حسینعلی بها با او اختلاف پیدا کرد و او را به بی‌عفتی و بی‌اخلاقی متهم کرد و از او جدا شد، بعد از گذشت ۱۸ سال از عمر بابیت، این فرقه به دو فرقه ازلیت به رهبری میرزا یحیی صبح ازل و بهائیت به رهبری حسینعلی بها منشعب شد.

حسینعلی بها، یکی از کسانی بود که در ترور ناصر الدین شاه نقش داشت و محاکمه شد اما علی رغم اصرار مادر ناصرالدین شاه بر اعدام همه عوامل ترور، حسینعلی بها و یحیی صبح ازل اعدام نشدند؛ چون سفیر روسیه در دادگاه شهادت داد که این دو نفر در ترور شاه نقشی نداشتند، این مسأله بیان گر حمایت روسیه و انگلستان از این دو فرقه بود و در واقع سیاست این دولت‌ها، فرقه سازی و انشعاب سازی بود.

بعد از میرزا یحیی صبح ازل، فردی جانشین وی می‌شود و توبه می‌کند و به شیعه و اسلام گرایش پیدا می‌کند و فرقه ازلیه از بین می‌رود اما فرقه حسینعلی بها به عنوان بهائیت تأسیس می‌شود، وی کتابی می‌نویسد به نام ایقان که نسخه کتاب بیان است و خود را پیامبر آخرالزمان معرفی می‌نماید و از تعبیری چون "أَنَا الْهَيْكَلُ الْأَعْلَى" برای خود استفاده می‌کند (هیكل به معنای تجسد الهی است) یعنی خداوند در من حلول کرده است، البته نامه‌هایی نیز دارد که در آن‌ها خود را به عنوان خدا معرفی کرده است.

بعد از فوت حسینعلی بها، پسرش عباس افندی معروف به عبدالبها جانشین وی می‌گردد، او یکی از تئوریسین‌های استقلال اسرائیل در منطقه فلسطین بود و به همین دلیل از انگلستان لقب سر دریافت کرد، بدین ترتیب از ابتدا بهائیت با صهیونیست پیوند خورد. سران فرقه بهائیت، افراد بی‌سواد اما باهوشی بودند و نتنها شیخ احمد احسائی بلکه حتی خود علی محمد باب را هم قبول نداشتند.

حسینعلی بها پسر دیگری به نام محمد علی داشت که برادر عبدالبها بود وی به مخالفت با عبدالبها پرداخت و خود را جانشین حسینعلی بها اعلام کرد و فرقه دیگری به نام ناقضین تشکیل شد، عباس افندی پسر نداشت، دختر داشت و پسر دخترش به نام شوقی افندی بعد از مرگ وی در سن ۷۵ سالگی جانشینش شد.

شوقی افندی، مسئولیت این فرقه را به دست گرفت و برای اولین بار تشکیلاتی به نام بیت العدل راه اندازی کرد و قانونی به این مضمون تصویب شد: در هر منطقه ای که تعدادی بهایی وجود داشته باشند باید بیت العدل داشته باشند. شوقی افندی هم از دنیا رفت و بعد از او، چهار یا پنج انشعاب بوجود آمد. وی زنی داشت به نام روحیه ماکس ول که مدعی جانشینی او شد شخص دیگری بود به نام چارز میسن ریمی او اصالتاً آمریکایی بود و ادعای جانشینی داشت، چند نفر دیگر نیز مدعی شدند و انشعابات شکل گرفت مثلاً عده-ای، فرقه بهائیت در آمریکا را تشکیل دادند، عده ای دیگر

فرقه بهائیت را در پاکستان تشکیل دادند که نام فرقه آن‌ها سمادیه است اما فرقه اصلی بهائیت توسط خانم روحیه ماکس ول اداره می‌شد و بعد از مرگ او مجموعه بیت العدل به صورت شورایی این فرقه را اداره می‌کنند، البته قاعدتاً در هر دوره باید فردی به عنوان رهبر باشد که بقیه از او تبعیت کنند.

استعمار و فرقه سازی

نقش استعمار انگلستان در تشکیل و استمرار بهائیت قابل تردید و انکار نیست، آن‌ها در شیعه بهائیت و در اهل سنت نیز قادیانیه یا فرقه احمدیه را در شبه قاره راه اندازی کردند البته بسیاری از مسلمانان اهل سنت و شیعه در نقد قادیانیه کتاب نوشته‌اند.

قادیانیه انشعابی در اهل سنت است و بهائیت انشعابی در شیعه می‌باشد و اگر این دو با هم مقایسه شوند هیچ تفاوتی بین آن‌ها وجود ندارد یعنی یک نسخه است که انگلستان برای دو منطقه راه اندازی کرده است و به نتایجی هم رسیده‌اند و مریدان زیادی هم پیدا کرده‌اند، البته بهائیت در زمان پهلوی اول موقعیت زیادی نداشتند و در زمان پهلوی دوم موقعیت خوبی پیدا کرد، چون خود محمدرضا و خواهر دوقلویش اشرف در مدرسه بهائیان تحصیل کرده بودند و علقه خاصی با بهائیان داشتند لذا پهلوی دوم تلاش زیادی کرد برای اینکه بهائیت گسترش یابد مثلاً شخصیت‌هایی همچون: عبدالکریم ایادی، پزشک شاه بهایی بود یا افرادی مانند حسین علا نخست وزیر، امیرعباس هویدا نخست وزیر، اسدالله صنیعی وزیر جنگ، منصور روحانی وزیر آب و برق و کشاورزی، غلام عباس آرام وزیر خارجه، غلامرضا کیانپور وزارت دادگستری، منوچهر تسنیمی وزارت بازرگانی، منوچهر شاه قلی، وزارت بهداشت و علوم، خانم فرخ رو پارسا، وزارت آموزش و پرورش، حبیب ثابت تئوریسن و معاون ساواک و مؤسس تلویزیون ایران، ارتشبد جعفر شفق ریاست ستاد ارتش، سپهبد علی محمد خادم ریاست هواپیمایی ملی ایران هما، هژبر یزدانی، هوشنگ انصاری، غلامرضا ازهاری و ... همه بهایی بودند حتی بهائیان شناسنامه مخصوص داشتند و در نزدیکی میدان انقلاب مرکز اسناد داشتند و دو سال قبل از انقلاب، این مرکز اسناد مورد سرقت واقع شد و همه این اسامی لو رفت، سیاست شاه این بود که بهائیت دین رسمی شود و اگر دو سال انقلاب به تأخیر می‌افتاد در قانون اساسی دین رسمی را بهائیت اعلام می‌کردند.

اعتقادات و احکام بهائیت

بهائیت، خود را به عنوان یک دین معرفی می‌کند، بنابراین دارای اعتقادات و احکامی است و عمده این احکام و اعتقادات شبیه سازی شده است یعنی کاملاً مشهود است که از ادیان مختلف، برداشتهایی کرده‌اند و ترکیبی درست نموده‌اند تا خود را به عنوان دین جدید معرفی کنند.

یکی از اعتقادات ایشان؛ اعتقاد به الوهیت رهبران بهائیت می‌باشد و یعنی معتقدند که رهبران بهائیت از بابیت و امامت و نبوت عبور کرده‌اند و به مقام الوهیت رسیده‌اند. البته گاهی عنوان می‌کنند که خداوند در ما حلول کرده است و این مسأله نیز اشکال جدی دارد، اما اعتقاد به الوهیت علی محمد باب یا میرزا یحیی صبح ازل و یا حسینعلی بها در نامه های آنها به صورت علنی مشهود است مثلاً

علی محمد باب در نامه ای به یحیی صبح ازل می‌نویسد: "هَذَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ إِلَى اللَّهِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ" یعنی این نامه ای است از خدایی که زنده و قیوم است به خدایی که زنده و قیوم است. یا در کتاب بیان فارسی می‌نویسد: "کل شیء به این شیء واحد برمی‌گردد و کل شیء به این شیء واحد خلق می‌شود" بعد می‌نویسد: "إِنِّي أَنَا اللَّهُ لِأَلَهُ أَنَا رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ" یعنی "من الله هستم، نیست معبودی، من رب هر چیزی هستم" و در انتها به مخلوقین خود می‌گوید: "إِيَّايَ فَعْبُدُون" یعنی "پس مرا عبادت کنید" یا در جمله ای میرزا حسینعلی بها به هادی دولت آبادی می‌نویسد: "إِنَّ الْمُبَشِّرَ قَالَ إِنَّهُ يَنْطِقُ فِي كُلِّ شَأْنٍ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَا الْمُهَيِّمُ الْقَيُّومُ" یعنی "من مهیمن و قیوم هستم بر همه چیز سیطره دارم و قیوم هستم"، حتی انبیاء عظام هم چنین ادعایی نکرده اند بلکه خود را عبد خدا می‌دانستند و به دلیل مقام نبوت را مقام بندگی می‌دانستند "چون بندگی ما بیش از دیگران است خدا مقام نبوت را اعطا فرموده است"، حسینعلی بها کتابی به نام اشراقات دارد که می‌نویسد: "من قلم اعلا هستم، من سدره المنتهی هستم، من مظهر اسماء و صفات الهی هستم" و این مطالب تناقضی آشکار دارد؛ درجایی خود را مظهر اسماء و صفات الهی معرفی می‌کند و در جای دیگر خود را الله و قیوم می‌داند، قیوم در ادبیات عرب به معنای قَائِمٌ بِنَفْسِهِ وَ مَقْوَمٌ لِّغَيْرِهِ است یعنی هم قائم به خودش است و به دیگری تکیه ندارد و هم مقوم موجودات دیگر است و این فقط، صفت ذات واجب الوجود است. گاهی خود را قیوم می‌خواند و گاهی خود را مظهر اسماء و صفات الهی می‌نامد، در حالی که مظهر غیر از ظاهر است، بنابراین، خدا ظاهر است و دیگری باید مظهر او باشد، اما امکان ندارد که چیزی گاهی مظهر باشد و گاهی قیوم شود این تناقضات نشانگر این مطلب است که آن‌ها افراد باسوادی نبودند و قصد مشغول کردن مردم را داشتند.

علی محمد باب؛ مدعی نسخ قرآن است وی می‌گوید: "اگر اعتراضات اهل فرقان نبود(اهل قرآن، مسلمانان) من شریعت فرقان را نسخ نمی‌کردم" یعنی چون آن‌ها با من مبارزه کردند من هم شریعت آن‌ها را نسخ کردم به عبارتی لجبازی با مسلمین باعث نسخ قرآن شد.

از بهاءالله پرسیدند: "چطور است که تو گاهی خود را خدا می‌دانی و گاهی خدا را می‌خوانی؟" پاسخ داد: "گاهی ظاهر، باطنم را و گاهی باطنم، ظاهر را می‌خواند" یعنی من دارای دو حیثیت ظاهر و باطن هستم، گاهی ظاهر باطنم را می‌خواند و خدایا می‌گویم، یعنی ظاهر من به باطنم می‌گوید خدایا و گاهی باطنم ظاهر را می‌خواند و می‌گوید انا الله؛ غیر از من در ملک کسی نیست ولی مردم در غفلت آشکار هستند و این مسأله را ادراک نمی‌کنند، عین عباراتش این گونه است: "يَدْعُو ظَاهِرِي بَاطِنِي وَ بَاطِنِي ظَاهِرِي لَيْسَتْ فِي الْمَلِكِ سِوَايَ وَ لَكِنَّ النَّاسَ فِي غَفْلَةٍ مُّبِينٍ"، بهترین توجیه این سخن این است که این فرقه، قائل به حلول هستند یعنی قائل هستند که خداوند در این‌ها حلول کرده است و این شرک بزرگ‌تری است.

ادعای نبوت نیز در مطالب آن‌ها مشهود است و خود را در ردیف پیامبرانی چون عیسی و موسی و نوح معرفی کرده‌اند و صراحتاً به انکار خاتمیت پرداخته‌اند؛ علی محمد باب، خود را از نبی اکرم و بیان را از قرآن افضل معرفی می‌نماید و می‌گوید: "چون ما افضل هستیم پس خاتمیت معنا ندارد و باید بعد از پیامبر، پیغمبر افضل‌تری باشد".

او می‌گوید: "اگر بشر از آوردن یک آیه قرآن عاجز است پس از آوردن یک حرف من ناتوان است، زیرا محمد در مقام الف و من در مقام نقطه هستم". از طرف دیگر حسینعلی بها می‌گوید: "چون من برتر از علی محمد باب هستم و ایقان، افضل از بیان است پس شریعت باب هم نسخ می‌شود". بهائیان معتقد هستند که ما مسلمان بوده و هستیم و از اسلام به سمت بهائیت آمده‌ایم، نص آیات قرآن این است که «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» استدلال قرآن این است که خدا عالم به همه چیز است. و وقتی می‌فرماید: پیامبر اسلام خاتم پیامبران است و بعد از او پیامبری نیاز نیست با علم نامحدود خود اینگونه حکم صادر کرده است. در روایات متعدد آمده است که: بعد از پیامبر اسلام پیامبری نیست و خود نبی اکرم فرموده‌اند: نسبت علی (علیه السلام) به من، نسبت هارون به موسی است، الاَّ أَنَّهُ لَأَنْبِيَّ بَعْدِي (مگر اینکه او بعد از من پیامبر نیست) و احادیثی که مربوط به جاودانگی حلال و حرام پیامبر الی یوم القیامه است نیز در جای خود مؤید این مطلب می‌باشد. اگر کسی بگوید من از ابتدا اسلام را قبول نداشتم و دین جدیدی راه اندازی کرده‌ام حرف دیگری است اما بهائیان که مدعی اسلام و پذیرش آن هستند و می‌گویند: ما از اسلام عبور کرده‌ایم و به دین افضل‌تری رفته‌ایم، باید اسلام دین جدید و افضل شما را تأیید کند در حالی که اسلام مسأله خاتمیت را مطرح می‌کند و می‌گوید: بعد از پیامبر اسلام پیامبر دیگری نخواهد آمد. مثلاً شیعه و سنی برای مذهب خود دارای استدلال‌های روایی و قرآنی هستند و شیعه و سنی نمی‌توانند از استدلالی استفاده کنند که مخالف نص قرآن باشد، بلکه نص قرآن را می‌پذیرند، ولی تفاسیر متفاوت است، اما بهائیت صراحتاً در مقابل خاتمیت ایستاده است و این با آیات و روایات و نص دین، کاملاً در تعارض است، در واقع اعتقادات بهائیان با سرمنشأ فکری شان که مدعی هستند اسلام است تعارض دارد.

یکی دیگر از انحرافات بهائیان انکار معاد و قیامت است که در آثار آن‌ها صراحتاً بیان شده است و بهائیت با قیامت، به عنوان جهان پس از مرگ مخالف است در حالی که معاد از نظر اسلام یکی از ضروریات دین است.

علی محمد باب می‌گوید: "منظور از یوم قیامت یوم ظهور شجره‌ی حقیقت است و مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه، یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه، موهوماً امری را توهم نموده‌اند که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و منه عرف اهل حقیقت مقصود از قیامت است این است که؛ وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان، به هر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است، مثلاً از یوم بعث عیسی تا یوم عروج آن، قیامت موسی بوده است و ظهور الله در آن زمان ظاهر بود به ظهور آن حقیقت، که جزا داد هر کس که مؤمن به موسی بود" یعنی هر دوره زمانی را قیامت دوره قبلی معرفی می‌کند و عالم قیامت که حیات پس از مرگ است را انکار می‌کند در ادامه می‌گوید: "و از حین ظهور شجره بیان (یعنی علی محمد باب) الی ما یَعْرَب، قیامت رسول الله است که در قرآن خداوند وعده فرموده بود اول آن بعد از ۲ ساعت و ۱۱ دقیقه از شب جمادی الاول سنه ۱۲۶۰ اول یوم قیامت قرآن بُود" یعنی وقتی که علی محمد باب به دنیا آمده است، وی دقیقاً یک مقطع زمانی این جهانی را قیامت معرفی می‌کند و این کاملاً خلاف آن چیزی است که صریحاً در قرآن آمده است

و حیات پس از مرگ را بیان می‌کند. اعتقاد به مهدویت نوعیه، که انکار مهدویت شخصیه است و... که هیچ یک از این اعتقادات در جریان شیخیه مطرح نبوده است و جزء اختراعات علی محمد باب است. بهائیت، رویکرد التقاطی به مکاتب غربی دارد یعنی هر مکتب غربی که ساخته می‌شود بهائیان در صدد انس و التقاط با آن هستند و به دلیل استفاده ابزاری از دین، کاملاً شعار فمینیسم یا لیبرالیسم می‌دهند. با تقلید از مرجعیت کاملاً مخالف هستند اما خود بهائیت، دارای احکامی است که تبعیت از این احکام در زندگی را به بهائیان سفارش می‌کند.

احکام و مناسک بهائیت

بهائیان معتقد هستند که همه چیز پاک است، ربا و روابط نامشروع و حتی ازدواج با محارم را نیز جایز می‌دانند، کتاب اقدس؛ منبع احکام شرعی آنها می‌باشد، البته اگر از خود آنها در مورد ازدواج با محارم سؤال شود کتمان می‌کنند و آن را جایز نمی‌دانند اما حسینعلی بها تمام نجاسات را پاک شمرده است، کسب و کار در نه روز؛ حرام است: روز اول و دوم محرم که روز ولادت باب و بها است، سه روز عید رضوان، که مبعث بهاء است، روز هفتادم نوروز که روز وفات بها است، روز بیست و هشتم شعبان که روز وفات باب است، روز پنجم جمادی الاولی که سالروز تولد عبدالبها است و روز بعثت باب، فقط ازدواج با زن پدر حرام است، ازدواج با دو زن جایز است و ازدواج با بیش از دو زن را جایز نمی‌دانند، برای طلاق، صبر یک ساله کافی است و ... به هر حال برای خود دینی درست کرده‌اند که دارای احکام و اعتقادات است.

بهائیتی که امروزه در دنیا مطرح است، بیشتر، جریانی سیاسی است لذا معتقد هستند که هر کس در هر دینی می‌تواند بهایی نیز باشد یعنی معتقد به نوعی پلورالیسم دینی هستند، مثلاً عبدالبها می‌گوید: "وَأَعْلَمُ أَنَّ الْمَلِكُ لَيْسَ خَاصًّا بِجَمْعِيَّةٍ خَاصَّةٍ فَإِنَّكَ يُمَكِّنُ أَنْ تَكُونَ بَهَائِيًّا مُسْلِمًا، بَهَائِيًّا مَاسُونِيًّا، بَهَائِيًّا مَسِيحِيًّا، بَهَائِيًّا يَهُودِيًّا" یعنی بهائیت می‌تواند با هر دینی کنار آید و جمع شود ولی، دغدغه اصلی بهائیت؛ مبارزه با اسلام و فتح ایران است یعنی تمام هم و غم آنها این است که ایران را تحت سیطره قرار دهند. مثلاً بیت العدل دستور داده است که تا سال ۲۰۲۰ میلادی، باید ۱۰ درصد مردم (ایران) بهایی شوند، در واقع برای خود سند چشم اندازی طراحی کرده‌اند.

لذا سعی می‌کنند در مجلات رسمی کشور مثل مجلات مربوط به زنان و هنرمندان سینما و بازیگران نفوذ کنند.

خانمی به نام مهناز رئوفی که عضو فعال این فرقه بود و بعداً مستبصر شد و توبه کرد، ترفندهای این فرقه را مفصل ذکر کرده است وی چنین می‌گوید: بهائیان از دو شگرد برای تأثیر بر ذهن مخاطبان استفاده می‌کنند: ۱- استفاده از موسیقی در اثناء صحبت‌هایشان است ۲- به فرقه خود که فرقه سیاسی است که رنگ و بوی معنوی می‌دهند اما بهائیان اشاره ای به بسیاری از مطالب همچون اصل ونسب بهاء الله، علت پیروی او از باب، علت ادعای قائمیت، علت زندانی شدن بهاء الله و آزاد شدن

او و سؤالات دیگر اشاره ای نمی کنند یعنی وقتی با پرسش‌ها درگیر می‌شوند پاسخگو نخواهند بود، بهائیان در کشورهای مختلف مثل کانادا، استرالیا و هندوستان مراکز میراث فرهنگی احداث نموده‌اند و ساختمانهای زیبایی ساخته‌اند که محل مراجعه مردم باشد. خانم رئوفی می‌گوید: "من ۲۵ سال عضو فعال این فرقه بودم و تمام مأموریت‌های آن‌ها را با کمال میل انجام می‌دادم اما زمانی که متوجه شدم بهائیت فرقه ای دست ساز بشر است که بر ضد اسلام پایه ریزی شده است، علی رغم دستور تشکیلاتی که اجازه خواندن کتب غیر امری (کتب امری یعنی کتب بهائی) به اعضا نمی‌دادند تصمیم به مطالعه کتب آقایان مهتدی صبحی و آیتی که دو نفر از بهائیان توبه کار بودند، گرفتم و در این زمان بود که دیدم چقدر جای معنویات در قلب من خالی است، لذا با مطالعه کتب بیشتر تصمیم به بازگشت به اسلام گرفتم، کتاب‌های امری؛ کتبی هستند که به ترویج اعتقادات بهائیان می‌پردازند و تشکیلات، اجازه خواندن غیر آن‌ها را به ما نمی‌داد، این ساده انگارانه است که تصور کنیم، بهائیت فرقه ای است که صرفاً در اشتباه است، بلکه آن‌ها فرقه ای کاملاً سیاسی هستند که با فریب پیر و جوان سعی در مخدوش نشان دادن دین مبین اسلام، و جایگزین نمودن اعتقادات ضاله خود دارند، اینکه بهاء‌الله با حمایت افرادی چون سفیر وقت فرانسه دالگورکی از زندان آزاد می‌شود، خود بهترین نشانه برای سیاسی بودن این فرقه جهت از بین بردن اسلام است، از مطالب دیگر؛ ملاقات سالانه و آشکار بیت العدل که متشکل از سران بهائیت است با سران رژیم صهیونیستی می‌باشد و حتی هر سال بهائیان از سراسر دنیا، برای زیارت اماکن مقدس خود به اسرائیل می‌روند، آن‌ها سعی در نفوذ بین افراد و جذب کردن حداقل سه تا پنج خانواده و نهایتاً گزارش آن به مقام بالاترشان تا بیت العدل هستند، آن‌ها ادعا می‌کنند که احکامشان جدیدی‌تر و برتر از اسلام است در حالی که شما نمی‌توانید حکمی از احکام و اعتقادی از اعتقادات بهائیت را بیابید که از اعتقادات اسلام زیباتر و کامل‌تر باشد، به طور مثال آن‌ها در صحبت‌هایشان، حکم به تساوی حقوق زن و مرد می‌دهند اما در عمل اجازه نمی‌دهند که زنان بهائی به حج آن‌ها بروند (خانه ای است در عراق که به دور آن طواف می‌کنند) همچنین آن‌ها اجازه نمی‌دهند زنان بهائی عضو بیت العدل شوند، سران بهائی؛ به دنبال رسیدن به اهداف بالاتری هستند و چون اسلام را سد راه خود می‌دانند در صدد از بین بردن آن هستند" وی در جای دیگر اشاره می‌کند که بهائیان سعی می‌کنند از طریق روابط جنسی و دوست یابی و مسائل جاسوسی افراد را جذب کنند.

تصوف و بهائیت

علی محمد باب و به دنبال او، حسینعلی بهاء؛ از تصوف هم استفاده‌هایی کرده‌اند و ادبیات صوفیه در بعضی از موارد کاملاً مشهود است. به عنوان مثال یکی از اصول عرفان اسلامی، نظریه وحدت شهود و وحدت وجود است که می‌گوید: نسبت خدا و خلق، از باب مثال نسبت شخصی است که در یک تالار آئینه قرار دارد و وقتی کسی در وسط این تالار قرار گیرد تصویر او در آئینه‌های اطراف قرار می‌گیرد، یعنی یک حقیقت به نام انسان است و بقیه هر چه هست، صورت و صور این شخص هستند، لذا می‌توان گفت که آن صورت، همین انسان است اما از طرف دیگر، صورت غیر انسان است

چون صورت یک چیز است و دیگری ذی صورت (صاحب صورت) است یعنی نوعی غیریت، بین صورت و صاحب صورت وجود دارد ولی عینیتی نیز بین صورت و صاحب صورت وجود دارد به نحوی که صورت نشان گر صاحب صورت است، بعد اهل عرفان برهان اقامه نموده‌اند که: کل این عالم یک وجود بیشتر نیست و آن خدا است، مابقی، وجود نیستند بلکه ظهور و تجلی هستند، یعنی کل عالم، عکس و ظهور خدا است، نه اینکه فقط علی محمد باب یا حسینعلی باب انا الله بگویند و حَى الْقِیُوم باشد و دیگران وی را عبادت کنند بلکه همه، صورت خدا هستند و فرقی بین آن‌ها و بقیه نیست، بایزید بسطامی می‌گوید: "چه حجر، چه شجر، چه فلک، چه مدر و چه من که بشر هستیم، همه و همه ظهور او هستیم" اما نگفته‌اند ما را بپرستید بلکه همه ظهورات، باید او (خدا) را بپرستند، در واقع بابیت و بهائیت تعابیری از عرفان گرفته‌اند و از آن استفاده حلول و شرک کرده‌اند.

عارفی که سیر و سلوک می‌کند؛ وقتی به شهود رسید در ترجمه آن باید از شریعت استفاده کند اما اگر استفاده نکرد "شطح" می‌شود و وقتی شطح گفت فقها حکم به تکفیر وی صادر می‌کنند، شاید این مطلب به ذهن بیاید که علی محمد باب یا حسینعلی بها نیز شطح گفته‌اند، در حالی که اینگونه نیست چون اولاً باب می‌گوید: اَنَا اللهُ الْحَى الْقِیُوم و این صفت را مختص خود و جانشینش می‌داند ولی عارف می‌گوید: همه عالم، تجلی خدا است، ثانیاً، باب می‌گوید: مرا بپرستید ولی عارف نمی‌گوید: فَأَعْبُدُونِ پس این شاهدی است بر اینکه باب در حال ترویج شرک در عبادت است اما انسان هر چه بیشتر ظهور اسماء باشد بندگی‌اش از دیگران بیشتر است اما نفی عبودیت نمی‌کند.

جریان ناسیونالیزم

جریان دیگری به نام ناسیونالیزم یا جریان ملی‌گرایی وجود دارد، البته پدیده قوم پرستی، ملت پرستی و عصبیت، همیشه در طول تاریخ بوده است، مثلاً جنگ‌هایی که بین مردم مکه و مدینه وجود داشته است براساس قوم پرستی بوده است، ولی ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی، یک ایسم و به عنوان یک مکتب فرهنگی که طبیعتاً آثار سیاسی و اجتماعی هم داشته است، پدیده‌ای جدیدی و مربوط به دوران مدرن است، یعنی ناسیونالیزم را به نوعی آگاهی، نوعی تعلق به یک ملت و نوعی آگاهی ملی که یک ملت خود را بشناسد و خود را ببیند تعبیر کرده‌اند لذا اگر حس و وفا داری و شور و دل‌بستگی است یا اگر تعلق است، همه این‌ها باید در خدمت این نژاد باشد و در خدمت این ملت باشد، لذا نژاد و زبان قداست می‌یابد سنت‌ها و عادات و ارزشهای اجتماعی آن ملت، دارای قداست است، مثلاً اگر در این ملت رسمی یا عادت یا رفتاری و ارزشی از ۱۰۰۰ سال پیش وجود داشته است دارای ارزش است و احتیاج به دلیل نیز ندارد ناسیونالیسم به عنوان یک ایسم و یک مکتب با هر نامی که باشد ملت‌گرایی یا عشق به میهن یا ملت پرستی و یا غیره، پدیده جدیدی است و مربوط به دوران معاصر است و از غرب وارد شده است و به عرصه ظهور رسیده است و شاید اولین شخصیت‌هایی که این تفکر را مطرح کردند افرادی مثل ناپلئون بودند و در جهان عرب هم افرادی مثل رفاعة تهاوی در مصر، ناسیونالیزم مصری را مطرح کردند و طه حسین این تفکر را دنبال کرد و بعد از ناسیونالیزم مصری بحث ناسیونالیزم عربی مطرح شد، جمال عبد الناصر در واقع

سردمدار ناسیونالیزم عربی بود و قصد اتحاد اعراب را داشت تا در مقابل اسرائیل ایستادگی کند.

ناسیونالیزم در ایران

در کشورهای مثل ایران، در مناطق مختلف این تفکر مطرح شد مثلاً تفکر خلق عرب در خوزستان شکل گرفت یا جریان پان ترکیزم که در مناطق ترک نشین اتفاق افتاد یا در بلوچستان هم حرکت ناسیونالیزم بلوچی در حال شکل گیری بود که روشنفکران این منطقه به دلیل نبود امکانات کافی در منطقه بلوچستان پاکستان و ایران آن را نپذیرفتند، در کردستان هم از ابتدا مسأله جامعه گرد مطرح بود که کردستان ترکیه و کردستان عراق و کردستان ایران را متحد کنند و تبدیل به کشوری مستقل شوند.

در زمان پهلوی، شعار خط و زبان ایرانی می‌دادند و می‌خواستند زبان ایرانی را به نحوی تغییر دهند که واژه‌های عربی را حذف کنند و حتی زبان و لغات جدیدی اختراع کرده بودند که واژه‌های عربی و اسلامی کاملاً از آن حذف شود افرادی مثل میرزا ملکم خان، تقی زاده، حسن علی منصور، حسین علا، محمد علی فروغی و حتی خود آقای مصدق از افرادی بود که به دنبال این تفکر بودند، لذا مصدق؛ شعار ملی گرایی را مطرح کرد و در بحث مشروطیت این شعار خیلی مطرح شد و منجر به ایستادگی شیخ فضل الله نوری در مقابل آن‌ها گردید و بحث عدالت خانه را مطرح کرد؛ در این دوره بحث ناسیونالیزم دیگر مطرح نشد تا سالهای اخیر که برخی شعار ایران گرایی و مکتب ایرانی مطرح شد، البته این جریان بیش از اینکه یک تفکر باشد یا یک مکتبی باشد یا بر اساس پشتوانه فکری باشد، بیشتر در صدد جذب آراء می‌باشند.

ناسیونالیزم رویکردی ملت ستیز

شعار جبهه ملی، همین ملی گرایی بود و نهضت آزادی، تعدیل جبهه ملی بود لذا شعار آقای بازرگان این بود "ما ایرانی هستیم، ما مُصدقی هستیم، مامسلمانیم" یعنی در واقع به دنبال یک ناسیونالیزم اسلامی بودند، ولی جبهه ملی دغدغه اسلام را نداشت، بلکه دغدغه‌اش ملی گرایی بود؛ و این شعارهایی بود که انگلستان به آن‌ها القا کرده بود و مثلاً رضاخان هم ادعای ملی گرایی داشت، امان الله خان هم ادعای ملی گرایی داشت و مصدق هم مدعی ملی گرایی بود، در واقع سه جریان متفاوت ایرانی گری و ملی گرایی را داشتند، اما شعار یکی بود و این یک شعار عملاً درگیری‌های داخلی درست کرد، مثلاً رضا خان ملی گرایی را از آتا ترک یاد گرفت، وی سفری به ترکیه داشت و بعد از بازگشت خواستار ملی گرایی شد که اسلام را کنار بگذارد، مصدق و جبهه ملی نیز نمونه دیگری از ملی گرایی را مطرح کردند و هر کدام از این گروه‌ها نوع خاصی از ملی گرایی را مد نظر داشتند؛ در نتیجه ملی گرایی که حداقل باید وحدت ملی را به همراه داشته باشد منشأ تفرقه ملی شد؛ لذا ناسیونالیزم را رویکردی ملت ستیزانه می‌دانیم یعنی شعار ناسیونالیزم است، اما عملاً ملت واحد ایران تجزیه شد و گروه‌های مختلفی از این ملی گرایی به وجود آمد.

چکیده مطالب

جریان بهائیت

۱۸ سال پس از مرگ علی محمد باب و جانشینی میرزا یحیی صبح ازل، برادرش حسینعلی بها با متهم نمودن وی به بی عفتی از او جدا می شود و فرقه بهائیت به دو فرقه ازلیت و بهائیت منشعب می گردد. جانشین میرزا یحیی صبح ازل، توبه می کند و به اسلام و شیعه گرایش پیدا می کند، اما حسینعلی بها و فرقه بهائیت باقی می ماند.

وی کتابی به نام ایقان می نویسد و مدعی نسخ بابیت و کتاب بیان می شود. بهائیت نیز همچون بابیت در ابتدا ادعای ارتباط با امام زمان (عج) را مطرح می کند، سپس مدعی نبوت و بعد مدعی الوهیت می شود و لذا به نفی خاتمیت می پردازد.

بعد از حسینعلی بها، پسرش عباس افندی جانشین وی گردید، اما بعد از مدتی برادر عباس افندی مدعی جانشینی حسینعلی بها شد و در مخالفت با عباس افندی یا عبدالبها فرقه ناقضین را تأسیس کرد.

عبدالبها پسر نداشت بنابراین نوه دختری او که شوقی افندی نام داشت جانشین وی گردید. وی برای اولین بار تشکیلاتی به نام بیت العدل را پایه گذاری کرد و قانونی تصویب نمود که هر جایی تعدادی بهایی وجود داشته باشد باید برای خود بیت العدل داشته باشند. بعد از شوقی افندی، بهائیت به چهار یا پنج فرقه منشعب شد، فرقه اصلی بهائیت، توسط همسر شوقی افندی به نام روحیه ماکس ول اداره می شد. فرقه دیگری توسط یک آمریکایی به نام چارلز میسن ریمی تأسیس و اداره می شد و به همین صورت فرقه بهائیت پاکستان که آن را سمادیه می نامند نیز تشکیل شد.

بعد از مرگ روحیه ماکس ول تشکیلات بیت العدل، به صورت شورایی اداره این فرقه را به عهده گرفت که البته در هر دوره فردی رهبری آن را بر عهده دارد.

نقش استعمار در فرقه سازی

حسینعلی بها و میرزا یحیی صبح ازل از کسانی بودند که در ترور ناصرالدین شاه نقش داشتند، اما علیرغم اصرار مادر ناصرالدین شاه بر اعدام عاملین ترور، با شهادت سفیر روسیه از زندان و اعدام رهایی یافتند. نقش انگلستان هم در تأسیس و گسترش بهائیت، غیر قابل انکار و تردید نیست و به دلیل تئوریزه کردن حضور رژیم صهیونیستی در فلسطین از انگلستان لقب سر دریافت کرد. آنها در شیعه، بهائیت و در اهل سنت قادیانیه یا احمدیه را تأسیس کردند و با مشاهده این دو فرقه، معلوم است که هر دو با یک نسخه و از روی یک فرمول تأسیس شده اند. بهائیت در دوران پهلوی دوم گسترش زیادی یافت و بسیاری از صاحب منصبان در این دوره بهائی بودند. حتی حکومت پهلوی قصد داشت بهائیت را به عنوان دین رسمی اعلام نماید.

اعتقادات و احکام بهائیت

بیشتر احکام و اعتقادات بهائیت؛ شبیه سازی شده از ادیان دیگر است. که به برخی از آنها اشاره می شود:

اعتقاده الوهیت رهبران: یکی از اعتقادات بهائیت است و آنها معتقد هستند؛ رهبران بهائیت از

بابیت، امامت و نبوت عبور کرده اند و به مقام الوهیت رسیده اند و این مطلب در نامه هایی که به یکدیگر نوشته اند کاملاً مشهود است.

اعتقاد به نسخ قرآن: علی محمد باب، کتاب بیان را نسخ کننده قرآن می دانست و حسینعلی بها نیز کتاب ایقان را نسخ کتاب بیان می داند.

ادعای نبوت و انکار خاتمیت: بابیت و بهائیت با طرح ادعای نبوت، خود را هم ردیف و بالاتر از پیامبرانی همچون نوح، عیسی و موسی و نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می دانند و بدین صورت به انکار خاتمیت می پردازند.

انکار معاد و قیامت: بهائیان؛ صراحتاً جهان پس از مرگ را انکار کرده اند و برای آن، یک مقطع زمانی این جهانی در نظر می گیرند و معتقد هستند هر دوره زمانی قیامتی برای دوره زمانی ماقبل است. اعتقاد به مهدویت نوعیه که ناقض مهدویت شخصیه است. احکام و مناسک بهائیت:

بهائیان همه چیز را پاک و مباح می دانند و حتی ربا و روابط نامشروع و ازدواج با محارم را جایز می شمارند و فقط ازدواج با زن پدر را حرام می دانند و کتابی به نام کتاب اقدس، منبع احکام شرعی آنها است ولی به دلیل قبح برخی مسائل، جایز بودن آن را انکار می کنند. بهائیان کارکردن در نه روز را حرام می دانند که عبارت است از: روزهای اول و دوم محرم، سه روز عید رضوان، روز هفتادم نوروز، روز ۲۸ شعبان، روز پنجم جمادی الاولی و روز بعثت باب. بهائیت، اکنون به یک فرقه سیاسی تبدیل شده است به نحوی که هر کس می تواند در هر دینی باشد و بهائی هم باشد، اما دغدغه اصلی آنها مبارزه با اسلام و سیطره بر ایران است. همچنین آنها ارتباط وسیعی با رژیم صهیونیستی دارند و هر سال، بهائیان برای زیارت اماکن مقدس خود به سرزمین های اشغالی سفر می کنند. بهائیت و تصوف

استفاده از ادبیات صوفیه، در برخی آموزه های بهائیت کاملاً مشهود است مثلاً: یکی از اصول عرفان اسلامی وحدت وجود و وحدت شهود است، به این صورت که رابطه خدا با خلق را رابطه فردی که در تالار آئینه قرار گرفته است و عکس او بر تمام آئینه ها منعکس شده است می دانند و همه ما سوی الله را تجلیات حق می بیند که از خود وجودی ندارند و در این تجلی همه در مقام عبودیت قرار دارند و از جهتی که تجلی خدا هستند با هم عینیت دارند و از جهتی که تصویر حق هستند با خدا غیریت دارند و خداوند نیستند و قیومیت ندارند، اما رهبران بابیت و بهائیت، خود را خدا معرفی می کنند و اگر خوش بینانه بنگریم؛ فقط خود را تجلی حق می دانند اما برخلاف عرفای اسلامی، خود را قیوم و معبود دیگران معرفی می کنند، در حالی که در عرفان اسلامی، اعتقاد بر این است که عبودیت بیشتر در مقابل خداوند یکتا، سبب توسعه مقام ظل الهی می گردد و عرفا خود را عبد خدا می دانند.

جریان ناسیونالیزم

در ادامه به جریان دیگری به نام ناسیونالیزم یا ملی گرایی می پردازیم که مربوط به دوران مدرن

است و عبارت از نوعی تعلق به یک ملت و نوعی آگاهی ملی است بنابراین در این جریان نوعی حس وفاداری و شور دلبستگی نسبت به یک نژاد وجود دارد و این عامل سبب قداست برخی مؤلفه های یک نژاد خاص می شود مثلاً زبان، قومیت، عادات و سنتهای اجتماعی یک نژاد و غیره

از اولین شخصیت‌های این جریان که از غرب آغاز گردید می توان ناپلئون را نام برد و بعد در جهان عرب می توان به افرادی نظیر رفاه تهاوی، طه حسین، و جمال عبدالناصر اشاره کرد ناسیونالیزم در ایران نیز سردمدارانی داشت که از جمله آنها می توان به محمد علی فروغی، حسین علاء، آقای مصدق و حتی رضا خان اشاره کرد و گروه‌هایی مانند خلق عرب، پان ترکیزم، جامعه کرد، جبهه ملی، نهضت آزادی را از مصادیق این جریان دانست، برخی از این گروه‌ها با یکدیگر در تعارض بودند اما شعار واحد ملی گرایی می دادند و این سبب شد ملی گرایی که باید منشأ وحدت ملی باشد موجب تفرقه ملی گردد.

آزمون

۱ - بعد از حسین علی بها چه کسی جانشین وی گردید؟
 الف) عبدالبها
 ب) محمد علی بها
 ج) شوقی افندی
 د) روحیه ماکس ول

۲ - نسخه واحد فرقه سازی انگلیس در شیعه و در اهل سنت است.
 الف) بهائیت - بابیت
 ب) قادیانیه - بهائیت
 ج) قادیانیه - بابیت
 د) بهائیت - احمدیه

۳ - کدام گزینه، از اعتقادات بهائیت نمی باشد؟
 الف) اعتقاد به الوهیت رهبران بهائیت
 ب) اعتقاد به نبوت رهبران بهائیت
 ج) انکار معاد و عالم قیامت
 د) اعتقاد به خاتمیت

۴ - منبع احکام شرعی بهائیت چیست؟
 الف) کتاب ایقان
 ب) کتاب اقدس
 ج) کتاب بیان
 د) کتاب اشراقات

۵ - شگرد بهائیت برای جذب نیرو چیست؟
 الف) روابط جنسی - پخش موسیقی
 ب) پخش موسیقی - معنوی جلوه دادن فرقه
 ج) روابط جنسی - معنوی جلوه دادن فرقه
 د) دوست یابی - روابط جنسی

۶ - منظور از نظریه وحدت وجود و شهود چیست؟

الف) غیریت خدا و خلق است یعنی خداوند دارای وجودی خاص و خلق دارای وجودی غیر از وجود خدا هستند

ب) عینیت خدا و خلق است یعنی خلق و خدا دارای وجودی واحد هستند و عینیت دارند.

ج) قیومیت خلق به جهت مظهریت خدا است یعنی خلق چون مظهر خدا هستند قیوم هستند.

د) خلق، ظهور و تجلی خداوند هستند، یعنی غیر از خدا، موجود نیستند، بلکه ظهور و تجلی حق هستند.

۷ - کدام یک از تعابیر زیر، بیان گر ناسیونالیزم نیست؟

الف) آگاهی ملی

ب) تعلق به یک ملت

ج) حس و وفا داری به نژاد

د) حفظ کیان خانواده

۸ - کدام یک از جریان های زیر از مصادیق ناسیونالیزم نیستند؟

الف) خلق عرب

ب) پان ترکیزم

ج) جبهه ملی

د) جمعیت کرد پیش مرگ مسلمان